

# "جهان - تصویر"

## در منظومه ویتگنشتاین

سروش دباغ

"مشکل، درک بی‌دلیلی باور آوردن‌های ماست. اظهار «من می‌دانم...» فقط در پیوند با دیگر شواهد "دانستن" معنا دارد".<sup>۱</sup>

۱. در باب یقین، پس از رساله منطقی - فلسفی (از این پس آن را به اختصار رساله می‌خوانم) و کاوش‌های فلسفی، سومین اثر مهم و ماندگار ویتگنشتاین است. این کتاب که متعلق به یک سال و نیم آخر عمر ویتگنشتاین است، به بهانه مقالات "برهان عالم خارج" و "در دفاع از عقل سلیم" مور نگاشته شده است. برخی از محققان بر این باورند که می‌توان علاوه بر ویتگنشتاین اول و ویتگنشتاین دوم، از ویتگنشتاین سوم نیز سخن به میان آورد. مطابق با رأی ایشان، بخش دوم کاوش‌های فلسفی و در باب یقین قوام‌بخش آموزه‌های ویتگنشتاین سوم اند.<sup>۲</sup> در این مقاله می‌کوشم تا با تبیین مفهوم "جهان - تصویر"<sup>۳</sup>، که یکی از آموزه‌های محوری در باب یقین است، ربط و نسبت میان آن‌را با آموزه "نظریه تصویری معنا"<sup>۴</sup> در رساله از یک سو و مفاهیم "بازی زبانی"<sup>۵</sup> و "نحوه زیست"<sup>۶</sup> از سوی دیگر کاویده، به بحث بگذارم.

۲. پروژه فلسفی رساله پروژه‌های ذات‌گرایانه است. ویتگنشتاین تلاش می‌کند با برشمردن تعینات انتولوژیک مختلف جهان پیرامون، مانند شیء<sup>۷</sup>، امر واقع<sup>۸</sup>، وضعیت‌های امور ممکن<sup>۹</sup> و وضعیت‌های امور محقق<sup>۱۰</sup>، کوچک‌ترین واحد معناداری را به اقتضای فرگه گزاره بینگارد<sup>۱۱</sup> و با مفروض گرفتن سوژه متافیزیکی، از هم ریختگی<sup>۱۲</sup> میان ساختار منطقی گزاره‌ای نظیر "لیوان روی میز است" و ساختار منطقی مدلول آن در عالم خارج سخن گفته، آن را قوام‌بخش معناداری بداند. به تعبیر دیگر، گزاره‌ای که علی‌الاصول معطوف به وضعیت امور ممکن در جهان پیرامون است مضمور است و قابل نشان دادن در فضای منطقی. مفهوم تصویر<sup>۱۳</sup> در نظریه تصویری معنا بیش از هر چیز ناظر به ساختار منطقی مشترک میان گزاره‌ای درست ساخت<sup>۱۴</sup> و مدلول آن در عالم خارج است. گزاره‌ای که علی‌الاصول مدلولی نداشته باشد تصویر ندارد و گزاره‌ای که تصویر نداشته باشد فاقد معناست. در این تلقی، زبان واجد ذاتی است و متکفل باز نمودن<sup>۱۵</sup> ساختار مشترک میان گزاره درست ساخت و مدلول آن در عالم خارج است. علاوه بر این، در اینجا مرز قاطع و پرننگی میان گزاره‌های معنادار و گزاره‌های بی‌معنا دیده می‌شود. در واقع، کاربرد زبان در تکون معانی و گزاره‌های معنادار نقش چندانی ندارد. مهم نیست که او واژگان را چگونه و در چه سیاق‌هایی به کار می‌برد، بلکه آنچه در این میان محوریت دارد عبارت است از هم ریختگی میان گزاره و مدلول آن در عالم خارج از منظر و مرتبای سوژه متافیزیکی.



ویتگنشتاین  
در درباب یقین،  
بیش از آنکه  
دغدغه معنا را  
داشته باشد و  
در بند نظریه‌پردازی  
درباره معناداری باشد،  
درباره گرامر  
واژه "دانستن" و  
آنچه متعلق آگاهی و  
معرفت کاربران زبان  
واقع می‌شود  
بحث کرده  
است.

۱. ویتگنشتاین از سال ۱۹۳۳، پس از طی دوران گذار، تلقی ذات‌گرایانه پیشین خویش درباره زبان و معناداری را کنار می‌نهد. در قرائت کنونی، نزد او زبان بسان ابزاری است که کاربر زبان آن را در سیاق‌های گوناگون به کار می‌برد و بدین طریق نقش خویش را در تکون معنا ایفا می‌کند. در کاوش‌های فلسفی (به عنوان مهمترین اثر این دوران فلسفی) ویتگنشتاین با طرح مفاهیم ورزیدن<sup>۱۶</sup>، بازی زبانی، شباهت خانوادگی<sup>۱۷</sup>، نحوه زیست و... تلقی غیر ذات‌گرایانه خویش را در باب معنا بر آفتاب می‌افکند. در اینجا، برخلاف آنچه در رساله آمده بود، سوژه متافیزیکی و مصور بودن گزاره، مدخلیتی در شکل‌گیری معنا ندارد. در مقابل، سوژه تجربی و چگونگی تعامل او با جهان پیرامون قوام‌بخش معناداری است. در واقع، به میزانی که کاربر زبان درگیر یک بازی زبانی می‌شود و می‌کوشد نظیر سایر کاربران زبان واژگان را در سیاق‌های مختلف به کار برد، در تکون معنای آنها نقش ایفا می‌کند. مدلول این سخن این است که معانی واژگان هویتی<sup>۱۸</sup> متصلب و از پیش متعین شده نیستند، بلکه بسته به میزان مشارکت کاربران زبان در بازی‌های زبانی گوناگون، دچار ضیق و سعه می‌شوند. به عنوان مثال، گزاره "کمک کردن به کودک تهیدست در سرمای استخوان‌سوز زمستان خوب است" را در نظر بگیرید. مطابق با آموزه‌های رساله، از آنجا که خصوصیتی نظیر "خوبی" و "بدی" نسبتی با جهان پیرامون ندارند و نمی‌توان ردپای آنها را در عالم خارج سراغ گرفت، گزاره فوق معطوف به وضعیت امر ممکن نیست. لازمه این سخن این است که گزاره مذکور فاقد تصویر است و بنابر این بی‌معنا و مهمل است. اما، بنابر آموزه‌های کاوش‌های فلسفی، واژه "خوب" در سیاق‌های گوناگون، و به تعبیر دقیق‌تر در بازی‌های زبانی مختلف، متضمن معانی متفاوتی است. گزاره‌های ذیل را در نظر آوریم:

الف. دیشب در رستوران غذای خوبی خوردم.

ب. هفته گذشته کنار رودخانه زاینده‌رود موسیقی خوبی شنیدم.

ج. رضا ریاضیدان خوبی است.

د. دستگیری کردن از انسان بی‌نوا کار خوبی است.

گزاره "کمک کردن به کودک تهیدست در سرمای استخوان‌سوز زمستان خوب است" شبیه گزاره دال است و در بازی زبانی اخلاق به کار می‌رود و افاده معنا می‌کند. در واقع واژه "خوب" در این سیاق‌ها متضمن معنای اخلاقی است. علاوه بر این، در گزاره الف، واژه "خوبی" متضمن معنای اخلاقی نیست و بیش از هر چیز از پسند شخصی و ملائمت با طبع حکایت می‌کند. در گزاره ب، واژه "خوبی" متضمن معنای زیبایی‌شناختی است؛ درحالی که در گزاره جیم، "خوبی" ناظر به کمال و ورزیده بودن است. ملاحظه می‌شود که واژه "خوبی" در بازی‌های زبانی مختلف و سیاق‌های گوناگون متضمن معانی مختلف است. در این تلقی، فلسفیدن عبارت است از واکاوی قلعه هزار توی زبان و کشف کژتابی‌های آن و پالایش زبان از آنها<sup>۱۹</sup>. در واقع، بازی‌های زبانی گوناگون، نظیر دین، اخلاق، علم، سیاست، هنر و... ناظر به نواحی مختلف زبان بوده، از تعامل کاربران زبان با جهان پیرامون خبر می‌دهند و بر روی هم مجموعه معتقدات ما را تشکیل می‌دهند. علاوه بر این، مفهوم "اشتغال ورزیدن" در این نگاه فلسفی مدخلیت تام داشته، قوام‌بخش معانی واژگان و مجموعه معتقدات است. در واقع، به میزانی که کاربر زبان ممارست پیشه می‌کند و در سیاق‌های گوناگون مشارکت می‌کند، در تکون معانی واژگان نقش بی‌بدیلی ایفا می‌کند.

۴. پروژه فلسفی درباب یقین، برخلاف رساله و کاوش‌های فلسفی، اولاً و بالذات متکفل بحث‌های معرفت‌شناختی است تا دلالت‌شناخت. <sup>۲۰</sup> به تعبیر دیگر، اگر هم احگرها و بصیرت‌های دلالت‌شناسانه ای در درباب یقین دیده می‌شود، حاکی از آثار و نتایجی است که بر بحث‌های معرفت‌شناسانه مترتب شده‌است. ویتگنشتاین در درباب یقین، بیش از آنکه دغدغه معنا را داشته باشد و در بند نظریه‌پردازی درباره معناداری باشد، درباره گرامر واژه "دانستن" و آنچه متعلق آگاهی و معرفت کاربران زبان واقع می‌شود بحث کرده است. او ناظر به استدلال مور درباب اثبات جهان خارج و در مقام نقد وی می‌گوید: واژه "دانستن" در هر گزاره درست ساختی که به کار رود لزوماً افاده معرفت نمی‌کند. گزاره‌های ذیل در نظر آوریم:

۱. من دست دارم.

۲. من درد دارم.

۳. ناپلئون در جنگ واترلو شکست خورد.

۴. افلاطون شاگرد سقراط بود.

و این گزاره‌ها را:

(۱) من می‌دانم که دست دارم.

(۲) من می‌دانم که درد دارم.

(۳) من می‌دانم که ناپلئون در جنگ واترلو شکست خورد.

(۴) من می‌دانم که افلاطون شاگرد سقراط بود.

بنابر آموزه‌های درباب یقین، (۳) و (۴) معرفت‌بخش اند، بدین معنا که گزاره‌های "ناپلئون در جنگ واترلو شکست خورد" و "افلاطون شاگرد سقراط بود" می‌توانند متعلق آگاهی ما واقع شوند. در واقع، از آنجا که (۳) و (۴) مشمول شک واقع می‌شوند و علی‌الاصول ممکن است کاربر زبان آنها را نداند، گزاره‌هایی معرفت‌بخش اند. در مقابل (۱) و (۲) به معنایی که گزاره‌های (۳) و (۴) معرفت‌بخشند، معرفت‌بخش نیستند. به تعبیر دیگر، (۱) و (۲) چیزی بیش از ۱ و ۲ نمی‌گویند و نیستند، در حالی که (۳) و (۴) متفاوت از ۳ و ۴ اند. در واقع، از آنجا که علی‌الاصول و در شرایط متعارف نمی‌توان فرض کرد که کاربر زبان نداند که "دست دارد" یا "درد دارد"، پس نمی‌توان شرایطی را هم در نظر آورد که او بداند که "دست دارد" یا "درد دارد". (۱) و (۲) نمی‌توانند مشمول شک واقع شوند و بنابر رأی ویتگنشتاین، مدلول این سخن این است که نمی‌توانند مشمول معرفت نیز واقع شوند. اموری آگاهی بخش اند و متعلق معرفت واقع می‌شوند که علی‌الاصول متعلق شک واقع شوند. به تعبیر دیگر، سخن گفتن از مقولاتی نظیر صدق و توجیه درباره گزاره‌هایی رواست که صدق و کذب‌بردار و توجیه‌پذیر باشند. گزاره‌هایی این چنین‌اند که علی‌الاصول بتوان آنها را غیر معرفت‌بخش انگاشت. نقل قول ذیل را در نظر آوریم:

«چرا وقتی می‌خواهم از روی صندلی بلند شوم، خودم را قانع نمی‌کنم که هنوز دوپا دارم؟ چرایی وجود ندارد. این کار را نمی‌کنم، همین. این طور عمل می‌کنم.»<sup>۲۱</sup>

گزاره ذیل را که برگرفته از فقره فوق است، در نظر آوریم:

(۵) من هنوز دوپا دارم.

و این گزاره را:

(۵) من می‌دانم که هنوز دوپا دارم.

عموم انسان‌ها هر روز صبح دلیل له این مدعا اقامه نمی‌کنند که هنوز دوپا دارند. آنها این مدعا را در اوضاع و احوال متعارف پذیرفته‌اند. (۵) اساساً متعلق شک و نقض قرار نمی‌گیرد. مدلول این سخن این است که به همان نحوی که (۳) و (۴) متعلق آگاهی کاربر زبان واقع می‌شود، (۵) نمی‌تواند برای کاربر زبان معرفت‌بخش باشد.

ویتگنشتاین در درباب یقین برای ابضاح مطلب فوق از مفهوم "جهان - تصویر" مدد می‌گیرد.<sup>۲۲</sup> "جهان - تصویر" متضمن معتقداتی است که شخص، بدون اینکه دلیلی له آنها اقامه کرده باشد، آنها را تلقی به قبول کرده است؛ معتقداتی که ورای شک و تردیدهای متعارف معرفت‌شناختی‌اند و در عین حال، بنیان و اساس سایر مجموعه معتقدات کاربر زبان را تشکیل

می‌دهند؛ باورهایی که بی‌دلیل پذیرفته شده‌اند و در عین حال، نمی‌توان آنها را غیر موجه و غیر معرفت‌بخش انگاشت: «... وی جهان - تصویر معینی را اختیار می‌کند، که البته آن را ابداع نکرده، بلکه [به عنوان] کودکی آموخته است. می‌گویم جهان - تصویر و نه فرضیه، زیرا این جهان - تصویر بنیان بدیهی پژوهش اوست و از این حیث ناگفته هم می‌ماند.»<sup>۲۳</sup>

«می‌توانم انسانی را تصور کنم که در شرایطی کاملاً خاص بزرگ شده است و به او یاد داده‌اند که زمین پنجاه سال قبل به وجود آمده است و از این رو، همین را هم باور دارد. می‌توانیم به او بیاموزیم: زمین مدت‌هاست الی آخر. ما درصدد برمی‌آییم جهان - تصویر خود را به او بدهیم. این از طریق نوعی اقتناع روی می‌دهد.»<sup>۲۴</sup>

جهان - تصویر متضمن گزاره‌های بنیادین بدیهی‌ای است که نگرش<sup>۲۵</sup> کاربر زبان را به جهان پیرامون شکل می‌دهد. کاربر زبان این مدعیات بنیادین را در فرایند آزمون و خطا یا در قالب فرضیه نپذیرفته است؛ اما در عین حال بدون تلقی به قبول کردن این باورهایی بی‌دلیل نمی‌توان تعامل معرفتی را با جهان پیرامون سامان بخشید و مجموعه معتقدات خویش را غنی کرد. گزاره‌هایی نظیر "زمین با من آغاز شده و خیلی پیش از این وجود داشته است"، "من نمی‌توانم باران ایجاد کنم"، "من تمام زندگی خویش را در مجاورت زمین گذرانده‌ام، نه سیارات دیگر"، "من از پدر و مادری مشخص در زمان مشخص به دنیا آمده‌ام" و ... جهان - تصویر مرا می‌سازند. در واقع، سایر مدعیاتی که کاربر زبان در شاخه‌های مختلف معرفتی پذیرفته است، مدعیاتی که مشمول صدق و کذب واقع می‌شوند و علی‌الاصول ممکن است کاربر زبان





ویتگنشتاین

در تلقی به قبول کردن آنها به خطا رفته باشد، بر باورهای بدون دلیل یاد شده مبتنی اند؛ باورهایی که کاربر زبان در کودکی آنها را آموخته است و دیگران او را قانع کرده‌اند که از پس پشت این باورها به جهان بنگرد. در عین حال، ممکن است مؤلفه‌ها و مقومات جهان - تصویر کاربر زبان در طی زمان تغییر کند. به عنوان مثال، گزاره "من از پدر و مادری مشخص و در زمان مشخص به دنیا آمده‌ام" را در نظر آوریم. به نظر می‌رسد تا نیمه قرن بیستم این گزاره بخشی از جهان - تصویر عموم انسانها را می‌ساخت. لزومی نداشت فرد دلیلی اقامه کند که چرا از پدر و مادر مشخص و در زمان مشخصی به دنیا آمده است. اما با تحولاتی که در دهه‌های اخیر در علم پزشکی رخ داده و اموری نظیر بانک اسپرم، اهدای سلول جنسی<sup>۲۶</sup> به زوج نابارور و مادری جایگزین<sup>۲۷</sup> پدیدار شده‌است، دیگر گزاره "من از پدر و مادری مشخص و در زمان مشخص به دنیا آمده‌ام" گزاره‌ای بدیهی و بنیادین در منظومه معرفتی ما نیست و برای پذیرفته شدن آن باید دلیلی اقامه شود. در واقع، در گذشته وقتی کسی چنین ادعایی می‌کرد، چون خلاف آن اساساً متصور نبود، پذیرش آن نیز مؤونه‌ای نداشت و سایر کاربران زبان آن را می‌پذیرفتند، اما امروزه با توجه به تحولاتی که در علوم تجربی رخ داده است، دیگر گزاره مذکور بخشی از جهان - تصویر ما را تشکیل نمی‌دهد؛ چراکه ممکن است شخصی به لحاظ بیولوژیک پدری نامشخص داشته باشد (از طریق بانک اسپرم)، ولی پدر عرفی او همسر مادر بیولوژیک او باشد. موقعیتی را در نظر بگیرید که زن سلول جنسی برای باروری دارد، ولی مرد سلول جنسی ندارد و بارور نیست و زوج برای بچه‌دار شدن از بانک اسپرم کمک می‌گیرند. یا موقعیتی که زن و مرد هر دو به لحاظ جنسی نابارورند و به همین سبب بچه‌ای را به فرزند خواندگی می‌پذیرند. در موقعیت نخست، مادر بیولوژیک بچه مشخص است ولی پدر بیولوژیک او معلوم نیست؛ هرچند به لحاظ عرفی پدر او مشخص است. در موقعیت دوم نیز پدر و مادر بیولوژیک بچه نامشخص اند ولی پدر و مادر عرفی او شناخته شده

اند. لازمه سخنان فوق این است که گزاره "من از پدر و مادر مشخص و در زمان مشخص به دنیا آمده‌ام" دیگر بداهت سابق را ندارد. چنین است که رفته رفته گزاره مذکور از جهان - تصویر کاربران زبان حذف می‌شود. به عنوان مثالی دیگر، گزاره "من فرزندم را دوست دارم" را در نظر آوریم. این گزاره بخشی از جهان - تصویر ما را تشکیل می‌دهد. به نظر نمی‌رسد لازم باشد من دلیلی اقامه کنم که چرا فرزندم را دوست دارم یا باید دوست داشته باشم. در عین حال، اگر کسی از من بپرسد آیا شما فرزند خویش را دوست دارید؟ به نظر می‌رسد پرسش غریبی مطرح کرده است؛ چراکه پرسش شخص درباره امری است که ما آن را موجه انگاشته، بدون دلیل پذیرفته‌ایم و بخشی از جهان - تصویر ما را می‌سازد. این پرسش تفاوت آشکاری دارد با این که "چرا مجموعه زوایای داخلی مثلث در هندسه اقلیدسی برابر ۱۸۰ درجه است؟" برای موجه انگاشتن گزاره نخست، نیازی به اقامه دلیل نیست، در حالی که گزاره دوم این گونه نیست و باید دلیلی مبتنی بر مقدماتی چند اقامه گردد و در فرایندی استنتاجی موجه بودن آن نشان داده شود. به تعبیر دیگر، اگر کاربر زبانی بگوید "من می‌دانم که فرزندم را دوست دارم"، این گزاره به همان معنایی که گزاره "من می‌دانم که مجموعه زوایای داخلی مثلث در هندسه اقلیدسی برابر با ۱۸۰ درجه است" افاده معرفت می‌کند، معرفت‌بخش نیست. نه اینکه گزاره نخست معرفت‌بخش نباشد، اما نحوه معرفت‌بخشی آن اساساً متفاوت است، زیرا مشمول شک واقع نمی‌شود. گزاره نخست بخشی از جهان - تصویر ماست، حال آنکه دومی در جهان - تصویر ما جای نمی‌گیرد.

۵. "جهان - تصویر" پیش از "بازی زبانی" درمی‌رسد. کاربران زبانی که قرار است در بازی‌های زبانی گوناگون و نحوه‌های زیست متعدد، مشارکت و مدخلیتی در تکون معانی مفاهیم داشته باشند، در رتبه سابق مجهز به نگرشی از جهان اند. در منظومه ویتگنشتاین، این نگرش از جهان را که متضمن باورهای بنیادین بدون دلیل کاربران زبان است، "جهان - تصویر" ایشان را می‌سازد. در واقع، کاربر زبانی که مجهز به نگرشی به جهان پیرامون است، نگرشی که از منظر معرفت‌شناختی متشکل از باورهای موجه بدون دلیل است، به مشارکت در بازی‌های زبانی گوناگونی مبادرت می‌ورزد. این چنین است که در نگاه ویتگنشتاین متأخر، "جهان - تصویر" بر "بازی زبانی" پیشی می‌گیرد و در تعامل کاربر زبان (سوژه تجربی) با جهان پیرامون و سایر کاربران زبان، متقدم تر است.

علاوه بر این، مفهوم تصویر در "جهان - تصویر" با مفهوم تصویر در "نظریه تصویری معنا" نسبتی ندارد و متضمن معنای متفاوتی است؛ زیرا اولاً، تصویرسازی در رساله در منظر و مرثای سوژه متافیزیکی صورت می‌گیرد،

پروژه فلسفی  
در باب یقین،  
برخلاف رساله و  
کاوش‌های فلسفی،  
اولاً و بالذات  
متکفل بحث‌های  
معرفت‌شناختی است  
تا دلالت‌شناخت.



ویتگنشتاین

سوژه متافیزیکی‌ای که در مرز عالم قرار دارد<sup>۲۸</sup>، حال آن که جهان - تصویر متضمن باورهای سوژه تجربی درباره جهان پیرامون است؛ سوژه تجربی‌ای که در عالم قرار دارد. ثانیاً، ویتگنشتاین در رساله قائل به ماهیتی برای زبان است، در حالی که پس از درنوردیدن فضای رساله و تا آخر حیات فلسفی خویش، دیگر برای زبان ذاتی قائل نبود. ثالثاً، رساله تماماً در پی به دست دادن نظریه‌ای دلالت‌شناسانه درباره نسبت میان زبان و جهان است، حال آنکه در باب یقین اولاً و بالذات دل مشغول مفاهیمی نظیر دانستن، شک و... است که صبغه معرفت‌شناسانه دارند؛ هرچند می‌توان از آنها لوازم دلالت‌شناسانه چندی هم استخراج کرد.

۶. آیا می‌توان از ویتگنشتاین سوم نیز سخن به میان آورد؟ این مقاله در پی یافتن پاسخ این پرسش نیست. در اینجا کوشیده شد پس از تبیین مفهوم جهان - تصویر در کتاب در باب یقین، ربط و نسبت آن با آموزه محوری رساله و کاوش‌های فلسفی سنجیده شود. این امر که آیا می‌توان التفات و عنایت ویتگنشتاین به طرح مباحث معرفت‌شناختی در اواخر عمر را جهشی عظیم در فرایند فلسفیدن او به حساب آورد و از دوران دیگری در حیات فلسفی وی خبر داد، موضوعی است که مجال دیگری می‌طلبد.

### منابع و مأخذ

۱. ویتگنشتاین، لودویگ، پژوهش‌های فلسفی، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، مرکز، ۱۳۸۵.
۲. ویتگنشتاین، لودویگ، در باب یقین، ترجمه مالک حسینی، تهران، هرمس، ۱۳۷۸.
۳. Cober M. (1996) "Certainties of a world-picture: The epistemological investigations of On Certainty" in H. Sluga and D. G. Stern (eds.) *The Cambridge Companion to Wittgenstein* (Cambridge: Cambridge University Press).
4. D. Moyal-Sharrock (2003) *The Third Wittgenstein: The Post-investigations Works*, (ed.), (Burlington: Ashgate Publishing Company).

### پی‌نوشت‌ها

۱۲. Practice.
۱۳. family resemblance.
۱۴. Entities.
۱۹. پژوهش‌های فلسفی، فقرات ۹۰-۱۳۰. برای بسط بیشتر مطلب نگاه کنید به: Michael Cober (1996) "Certainties of a World-Picture: The Epistemological Investigations of *On Certainty*" in H. Sluga and D. G. Stern (eds.) *The Cambridge Companion to Wittgenstein*. ((Cambridge: Cambridge University Press)).
۲۰. در باب یقین، فقره ۱۴۸.
۲۱. رک: در باب یقین، فقرات ۹۳ - ۹۵ و ۱۶۲.
۲۲. منبع پیشین، فقره ۱۶۷.
۲۳. منبع پیشین، ص ۲۶۲.
۲۴. attitude.
۲۵. gamete donation.
۲۶. surrogate motherhood.
۲۷. رک: فقرات ۵/۶ - ۶ رساله.
۱. در باب یقین، فقرات ۱۶۶ و ۴۳۲.
۲. دانیل مویال شاروک مهمترین شارح آرای ویتگنشتاین است که از این موضع دفاع کرده و درباره آن مقالات و کتاب‌هایی نوشته یا ویرایش کرده است. رک: D. Moyal-Sharrock (2003) *The Third Wittgenstein: the Post-Investigations Works*, (ed.), (Burlington: Ashgate Publishing Company).
1. world-picture.
4. picture theory of meaning.
2. Language-game.
3. form of life.
4. Thing.
5. Fact.
6. possible states of affairs.
7. existing states of affairs.
۱۱. "فقط گزاره‌ها معنا دارند؛ فقط در بستر گزاره است که اسم مدلول دارد." (فقره ۳/۳ رساله).
8. Isomorphism.
9. Picture.
10. well-formed.
11. Represent.